

می‌بینیم که افسانه توداوا نمونه‌ای از یک داستان مادرتباری است و می‌توان از آن به یک نتیجه منطقی رسید. من به طرح نکاتی که به روشنی و بی چون و چرا در اجزای وقایع عجیب هستند، بسنده می‌کنم و به تفسیر دیگر جزئیات این اسطوره - که مستلزم برخی فرضیات اسطوره‌شناسی و تاریخی است - نمی‌پردازم. اما می‌خواهم بگویم قضیه دوکونیکان، تنها به نظام مادرشاهی وابسته و با آن قابل تبیین نیست و ممکن است این از فرهنگ پدرشاهی وارد این داستان شده باشد. در این صورت این غول می‌تواند نماینده پدر و شوهر باشد. این اسطوره از این جهت بسیار جالب خواهد بود که چگونه یک صورت غالب فرهنگی، شخصیت‌ها و موقعیت‌های افسانه‌ی یک فرهنگ دیگر را با زمینه جامعه‌شناختی ویژه خود سازگار می‌کند. رویداد دیگری که در اینجا به آن اشاره می‌کنیم، ازدواج قهرمان با دختر داییش در پایان داستان است. این نوع ازدواج نسبی در نظام نسبی این بومیان - هرچند که در واقع زناآمیز نیست - ولی ازدواج درستی نیز تلقی نمی‌شود.

در افسانه‌های دیگر داستانی از دو برادر داریم که بر سر باغی بایکدیگر نزاع می‌کنند، همان‌طور که در زندگی واقعی غالباً رخ می‌دهد. در این کشمکش برادر بزرگ‌تر برادر جوان‌تر را می‌کشد. در اسطوره، این عمل با هیچ تأثیر و حرمانی همراه نیست و به جای آن داستان به توصیف کسل‌کننده پخت‌وپز کشانده می‌شود. برادر بزرگ‌تر حفره‌ای در سطح زمین می‌کند، شاخ و برگ و هیزم تهیه می‌کند و گویی خوکی را کشته یا ماهی بزرگی صید کرده است، جسد برادرش را در اجاقی - که به این ترتیب ساخته - می‌پزد. سپس گوشت پخته شده از جسد برادر را به خنجرهای جنگ می‌کشد و دهکده‌به‌دهکده می‌گرداند. پس از آن هر زمان که شام‌هاش اقتضا کند و اشتهاش تحریک شود، دوباره گوشت را می‌پزد و می‌خورد. افراد جوامعی که از خوردن این خوراک سر باز زدند، غیرآدمخوار باقی ماندند و آن‌هایی که آن را خوردند آدمخوار شدند. به این ترتیب پیشینه آدمخواری به عمل برادرکشی و ترجیح یا رد چنین خوراکی می‌رسد که با جنایت و گناه همراه است. نیازی به گفتن نیست که این اسطوره، ویژه قبیله‌های غیرآدمخوار است. تفاوت میان اسطوره

نظام مادرتباری

داستان دو برادر

اسطوره در بار

آدمخوار

خنجرهای جنگ

دو برادر در نظام

هادرشاهی

آدمخواری و عدم آدمخواری را در اقوام آدمخوار دبو^۱ و دیگر جزایر آدمخوارنشین دانترکاستو، در قالب داستانی می‌بینیم که در آن آدمخواری ناخوشایند تلقی نشده است. این داستان نیز با کمی تفاوت شامل آدمخواری است، هر چند که در عمل نزاعی میان دو برادر و یا دو خواهر رخ نمی‌دهد،^۲ آنچه در این اسطوره‌ها توجه ما را به خود جلب می‌کند، جنبه مادرتباری آن است که در نزاع میان برادر بزرگ‌تر و برادر کوچک‌تر خود را نشان می‌دهد.

اسطوره منشأ آتش - که از منشأ خورشید و ماه در آن به اختصار یاد می‌شود - نفاقی را میان دو خواهر توصیف می‌کند. باید افزود منشأ آتش در اسطوره، آلت جنسی زنانه است.

خواننده‌ای که به تفسیرهای روانکاوانه اسطوره و نوشته‌های روان‌شناختی و انسان‌شناختی در این زمینه خو کرده باشد، در می‌یابد که اظهارات من بسیار ساده و از سفسطه دور است. آنچه درباره اسطوره نوشتم بر پایه روال ساده اسطوره است و با آن‌که در اتخاذ این شیوه منظور خاصی داشتم، ولی کمتر کوشیده‌ام تفسیری استعاری یا پیچیده به دست دهم، چرا که اعتقاد دارم نزاع‌های اسطوره جامعه مادرتباری ماهیت مادرتبارانه دارند و بیشتر از این نباید آن را پیچیده کرد. گذشته از این، اگر من برحق باشم و اگر دیدگاه جامعه‌شناختی ما را به تفسیر درست اسطوره نزدیک می‌کند، پس نیازی نیست تفسیرهایی استعاری و غیر مستقیم مطرح کنیم، بلکه باید بگذاریم واقعیات خود سخن بگویند و به آن‌ها اعتماد کنیم. برای هر خواننده هوشیاری این نکته روشن است که بسیاری از آگاهی‌های به دست آمده که نتایج مستقیم جامعه مادرتبار است، ممکن است با برداشتی غیر واقعی از دیدگاه پدرتبارانه نیز به دست آید. در این صورت ستیزه میان دایی و خواهرزاده - که باید پاسدار و یاریکدیگر باشند، اما در عمل غالباً هر یک دیگری را یک غول می‌انگارد - و یا جنگ و دعوای آدمخوارانه دو برادر که در قانون قبیله‌ای، اندام

اسطوره منشأ آتش

1. Dobo

۲. این اسطوره در کتاب دریاوردان اقیانوس آرام مؤلف، در فصل اسطوره‌شناسی و در صفحات ۳۲۱ و ۳۲۲ آورده شده است.

واحدی را تشکیل می‌دهند، باید با ستیزه‌هایی که در خانواده پدربار رخ می‌دهند، یکسان فرض شود. تنها تفاوت در بازیگران صحنه است که اسطوره مادرباری را از پدرباری متمایز می‌کند و تنها دیدگاه جامعه‌شناختی ما از فاجعه، بایکدیگر تفاوت دارد. در اینجا ما به اساس تبیین‌های روانکاوانه اسطوره دست نبرده‌ایم، بلکه تنها جنبه جامعه‌شناختی آن را اصلاح کرده‌ایم. امیدوارم اصلاحی که در اینجا به عمل آمد و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و حتی ممکن است بر مسائل بنیادی روان‌شناسی تأثیر گذارد، به اندازه کافی روشن شده باشد.

اکنون، به سومین دسته اسطوره، یعنی اسطوره‌های مربوط به دستاوردهای فرهنگی و جادو می‌پردازیم. جادو در هر یک از اعمال بومیان، نقش مهمی دارد. هرگاه با موضوعی روبه‌رو می‌شوند که اهمیت حیاتی دارد و تنها با نیروهای در دسترس نمی‌توانند از عهده آن برآیند، از جادو کمک می‌گیرند. بومیان برای مهار باد و هوا، رفع خطرهای دریانوردی، موفقیت در عشق و تجارت یا در رقص تشریفاتی، به جادو پناه می‌برند. جادوی سیاه و جادوی شفا نیز در زندگی اجتماعی بومیان نقش مهمی دارد و در فعالیت‌های اقتصادی مهم، مانند باغ‌کاری، ماهی‌گیری و قایق‌سازی، عنصر مهمی تلقی می‌شوند. میان جادو و اسطوره، ارتباط نزدیکی وجود دارد. قهرمانان اسطوره‌ای بیشتر قدرت خارق‌العاده‌شان را از برکت دانش جادو کسب می‌کنند. بشر امروز با قهرمانان اسطوره‌ای گذشته همسان نیست و مؤثرترین جادوهایی که در گذشته رواج داشت امروزه از بین رفته‌اند. اگر افسون‌های مؤثر و مناسب نیرومند هنوز هم وجود داشتند، انسان فکر می‌کرد می‌تواند در هوا پرواز کند، دوباره جوان شود و عمر جاودانه پیدا کند، دیگران را بکشد و دوباره زنده کند، همیشه زیبا، کامروا، محبوب و ستایش برانگیز باشد!

اما تنها اسطوره نیست که از جادو مایه می‌گیرد، جادو نیز به اسطوره وابسته است. تقریباً هر گونه افسون و مناسکی بنیان اسطوره‌ای خود را دارد. بومیان داستانی از گذشته نقل می‌کنند که در آن چگونگی ابداع جادو توصیف و ضمانت کارایی آن توجیه می‌شود. در این قضیه، شاید تأثیر جامعه‌شناختی خاص اسطوره نهفته باشد. چرا که اسطوره با جادو آمیخته است و همان‌گونه که جادو به بسیاری

للوهف
دسته
اسطوره‌ها
جلاد

از نهادهای اجتماعی شکل می‌بخشد و آن‌ها را حفظ می‌کند، اسطوره نیز بر این نهادها اثر می‌گذارد.

بیاید به چند نمونه عینی از این اسطوره‌های جادویی بپردازیم. بهتر است که نخست، موضوع را در مفصل‌ترین نمونه دنبال کنیم. به همین منظور اسطوره کرجی ^{اسطوره} پرواز کننده را برمی‌گزینیم که به تازگی منتشر شده است. ^{درجی} این اسطوره در ارتباط با جادوی کشتی‌سازی در غالب داستانی طولانی نقل می‌شود. داستان این گونه است: روزگاری جادویی وجود داشت که برای ساختن کرجی استفاده می‌شد و می‌توانست آن را به پرواز درآورد. قهرمان این داستان مردی است که به نظر می‌آید نخستین کسی باشد که این جادو را به کار برده و در داستان، کشتی‌ساز و جادوگر معرفی شده است. در داستان توضیح داده شده است که چگونه کرجی زیر نظر او ساخته می‌شود و در سفر دریایی به جنوب، دیگران از او عقب می‌مانند و در حالی که ناچارند پارو بزنند، او بر فراز آن‌ها با کرجی پرواز می‌کند و در این سفر دریایی توفیق عظیمی به دست می‌آورد. این شروع خوش داستان است، سپس فاجعه فرا می‌رسد. تمام مردان به این قهرمان رشک می‌ورزند و کینه او را به دل می‌گیرند. پس از این ماجرا، رویداد دیگری پیش می‌آید. این قهرمان که جادوی توفیق باغ‌کاری را نیز می‌داند و با آن می‌تواند همسایگانش را ورشکست کند، پس از خشکسالی عمومی باغش سالم می‌ماند. از آن پس تمام مردان تصمیم می‌گیرند او را بکشند. برادر کوچک‌تر این قهرمان جادوی باغبانی و ساختن کرجی را از او یاد می‌گیرد. از آنجا که هیچ‌کس پروای آن نداشت که با کشتن برادر بزرگ‌تر جادو را از دست دهد، این عمل تبهکارانه نه به دست بیگانگان، بلکه به دست برادر کوچک‌تر انجام می‌شود. در یکی از شکل‌های مختلف این داستان، برادر کوچک‌تر به همدستی پسر دایی قهرمانش در حمله مشترک برادر بزرگ‌تر را می‌کشد. در شکل دیگر این داستان، برادر کوچک‌تر پس از کشتن برادر بزرگ‌تر مجالس سور و سروری پس از مرگ او ترتیب می‌دهد. نکته اصلی داستان در این است که پس از کشته شدن قهرمان داستان، برادر کوچک‌تر می‌کوشد تا جادوی کرجی پرواز کننده را به کار ببرد، اما با

اسطوره‌های مادربکاری = عقده‌های بکری =
 اختلاف و تفرقه بین برادرها در حالت کلی از پیرایه
 ۱۱۴ فریضه جنسی و سرکوب آن در جوامع ابتدایی

هراس پی می‌برد اسرار جادو کاملاً در اختیارش نیست و تنها کمی از آن را می‌داند. به این ترتیب، افراد جامعه جادوی کرجی پروازکننده را برای همیشه از دست می‌دهند. در این اسطوره عقده مادربکاری به روشنی پیداست. قهرمان که طبق قانون قبیله‌ای موظف بود این جادو را به برادر کوچک‌تر و پسر دایی خود نیز یاد بدهد، آن‌ها را می‌فریبد و به عبارت روشن‌تر، وانمود می‌کند تمام افسون‌ها و مناسک وابسته به این جادو را در اختیار آن‌ها گذاشته است، در حالی که تنها بخش جزئی و بی‌اهمیت آن را به آن‌ها یاد داده بود. از سوی دیگر برادر کوچک‌تر که وظیفه او پاسداری از برادر بزرگ‌تر است و می‌باید انتقام خون او را بگیرد و در تمام منافعتش او را شریک کند، در صدر توطئه جای می‌گیرد و دست‌هایش به خون برادر آغشته می‌شود.

اگر این اسطوره را با واقعیت جامعه‌شناختی آن مقایسه کنیم، ارتباط شگفتی میان این دو پیدا می‌کنیم. وظیفه هر مردی است که دارای‌های موروثی خانواده مانند اسطوره، جادو و آوازهای خانوادگی، هم‌چنین حق تصرف دارای‌های مادری و فنون اقتصادی را به برادر کوچک‌تر و پسر دایی خود بپارد. واگذاری جادو باید در زمان حیات برادر بزرگ‌تر انجام گیرد، اما حق تملک و امتیازات دیگر، به ندرت پس از مرگ او واگذار می‌شود. این نکته بسیار جالب است که تحصیل قانونی اشیایی که از راه ارث به برادر بزرگ‌تر یا از دایی به برادر کوچک‌تر می‌رسد، با نوع دریافت از راه سنت موسوم به پوکالا^۱ مفایر است و از همه مهم‌تر، وقتی پدر بخشی از دارای‌اش را به پسرش می‌سپارد این کار، تنها به‌صرف محبت است. در زندگی نیز عملاً اغفال اسطوره‌ای برادر کوچک‌تر به وسیله برادر بزرگ‌تر، نمونه‌های بسیاری دارد. همیشه احساسی از بی‌اعتمادی و بدگمانی متقابل میان دو نفر - که بنا به قوانین قبیله‌ای باید منافعتشان یکسان باشد و به یکدیگر وظایف و محبت متقابل داشته باشند - وجود دارد. بارها پیش آمده است که شخص پس از یاد گرفتن جادو از دایی یا برادر بزرگ‌تر، مشکوک شده است که مبادا فریضه داده و بخشی از جادو را به او نیاموخته باشند. هرگز چنین گمانی

مثل سر برادر دست برادر است، بیلدر تاوغ خدارد
 زیرا بی از اموضتین خدار اقبیلک را ک ما کند
 مدر ساطفا خدار کند، متفر من سونلا شامت و اسطوره ۱۱۵
 میراها می‌توانند از هر نوع صرع باشند

در باره جادویی که از پدر به هدیه آموخته شود، در ذهن کسی نقش نمی‌بندد. با بررسی مهم‌ترین جادوها می‌توان دریافت بیش از نیمی از جادوگران برجسته و جوان نیروی جادویی خود را نه از راه ارث، بلکه از طریق هدیه پدری به دست آورده‌اند.

از این رو می‌بینیم که در زندگی واقعی نیز مانند اسطوره، این وضع به عقده یا به احساسی سرکوفته بستگی دارد که مخالف قانون قبیله‌ای و آرمان‌های مرسوم است. بنا به قانون و اخلاقیات، دو برادر یا دایی و خواهرزاده دوست و متحد همدیگرند و احساسات و منافع مشترکی بایکدیگر دارند، حال آن‌که در زندگی واقعی و به وضوح در اسطوره، آن‌ها دشمن یکدیگرند، همدیگر را می‌فریبند، می‌کشند و به جای محبت و اتحاد، بدگمانی و دشمنی بر روابط آن‌ها حاکم است.

در اسطوره کرجی نکته مهم دیگری نهفته که شایان توجه است. در پی گفتار^۱ این اسطوره آمده است که سه خواهر قهرمان داستان از برادر کوچک‌تر خشمگین شدند که چرا او بی‌آن‌که جادو را یاد گرفته باشد، برادر بزرگ‌تر را کشته است. آن‌ها به هر ترتیب جادو را یاد گرفتند و هر چند به دلیل جنسیت نتوانستند کرجی پروازکننده را بسازند، ولی توانستند چون ساحره‌هایی از اجتماع خود پرواز کنند و هر یک در ناحیه‌ای جداگانه مستقر شوند. در این قسمت از داستان، پایگاه مادربکاری زن را در می‌یابیم که پیش از مرد به جادو دست می‌یابد. این خواهران همچنان در نقش پاسداران اخلاقی جامعه نیز ظاهر می‌شوند و علت خشمشان این نیست که جنایتی رخ داده، بلکه به دلیل رفتن دارای کلان یعنی جادو است. اگر برادر کوچک‌تر پیش از کشتن برادر بزرگ‌تر جادو را یاد می‌گرفت، سه خواهر با برادر کوچک‌تر برای همیشه با خوشی و سرور زندگی می‌کردند. اسطوره ناکامل دیگری که اخیراً منتشر شده و شایان توجه است،^۲ درباره منشأ جادوی رستگاری است که در موارد کشتی شکستگی به کار می‌رود. در این اسطوره، دو برادر بودند که برادر بزرگ‌تر انسان و برادر کوچک‌تر سگ بود. روزی برادر بزرگ‌تر به ماهی‌گیری رفت و برادر کوچک‌تر را همراه خود نبرد. برادر

جادو
 رستمی

کوچک‌تر - که جادوی شنای بدون خستگی را از مادرش یاد گرفته بود - برادر بزرگ‌تر را زیر آب تعقیب کرد. در ماهی‌گیری برادر کوچک‌تر موفق‌تر شد و به تلافی بدرفتاری که از برادر بزرگ‌تر دیده بود، کلان خود را تغییر داد و جادو را برای بستگان خود در کلان جدید به ارث گذاشت. نکته غم‌انگیز این اسطوره در این مطلب نهفته است که لطف مادر به فرزند کوچک‌تر تعلق می‌گیرد و او برخلاف مادر یوشع^۱ و یعقوب^۲ در انجیل نیازی ندارد که پدر را بفریبد، بلکه لطف خود را مستقیماً شامل حال فرزند کوچک‌تر می‌کند. در این اسطوره نزاع ویژه مادرتباری نیز وجود دارد که برادر بزرگ‌تر به برادر کوچک‌تر ظلم می‌کند و برادر کوچک‌تر به تلافی می‌پردازد.

افسانه مهم دیگری که باید در اینجا آورده شود. مربوط به منشأ جادوی عشق^۳ است که گویاترین گواه بر تأثیر عقده مادرتباری است. در میان این مردم عاشق پیشه، راه‌های دلبری و جلب نظر و تأثیر بر جنس مخالف، آرایه زیبایی، دلبری و توانایی‌های هنری است. شهرت یک رقصنده، آوازخوان خوب و جنگاوری ماهر، جنبه‌ای از فریژه جنسی را دربردارد. اگرچه جاه‌طلبی در کسب این چیزها نقش مهمی دارند، ولی همیشه بخشی از این جاه‌طلبی در پای عشق قربانی می‌شود. اما در رأس همه شیوه‌های دلبری، هنر خشک و بی‌لطافت جادو به کار برده می‌شود که در مرکز توجه بومیان قرار دارد. دون‌ژوان یک قبیله به جادوی خویش بیشتر می‌بالد تا ویژگی‌های شخصی. جوان عاشق ناموفق همیشه در حسرت به دست آوردن جادو آه می‌کشد: «اگر تنها کایرویو^۳ را می‌دانستم، دیگر این دل‌شکسته را در سینه حمل نمی‌کردم». بومیان به مردان پیر، زشت و کوژپشتی اشاره می‌کنند که هنوز با قدرت جادویی که دارند در عشق کامیابند. یک رشته اعمال شامل ورد و مناسک ویژه وجود دارد که باید یکی پس از دیگری انجام گیرد تا فریبندگی عاشق در چشم معشوق افزون‌تر شود. به جرأت می‌توان گفت همان‌طور که پسران جوان برای به دست آوردن دل معشوقه‌های خود جادو می‌کنند، دختران نیز برای جلب

1. Esau

2. Jacob

3. Kayroiwo

خواستار به جادو دست می‌زنند.

فرمول اصلی جادوی عشق با مناسک آب‌تنی در دریا همراه است، بدین‌سان که آن‌ها روی برگ‌های اسفنجی - که به جای حوله برای خشک کردن تن به کار می‌برند - وردی می‌خوانند و فوت می‌کنند؛ فردی که آب‌تنی می‌کند تن خود را با برگ‌های جادو شده خشک می‌کند و سپس آن‌ها را به امواج دریا می‌سپارد. همچنان که این برگ‌ها بر امواج دریا بالا و پایین می‌روند، سودای عشق نیز در دل معشوق به جنبش درمی‌آید. اگر این ورد تأثیر نکند، عاشق دلشکسته به جادوی قوی‌تری متوسل می‌شود. ورد دوم را بر برگی جویدنی می‌دمند و عاشق آن را می‌جود و تفاله را در مسیر محبوب می‌اندازد. اگر این ورد نیز بیهوده از کار درآید، از ورد سوم استفاده می‌شود که از دو ورد پیشین مؤثرتر است و بر یک جویدنی خوش طعم مانند تنباکو می‌دمند و لقمه‌ای از آن درست می‌کنند و به محبوب می‌دهند تا بخورد یا بجود و یا دود کند. از این اقدام مؤثرتر، دمیدن جادو در کف دستان و فشار دادن آن‌ها به سینه محبوب است.

از آخرین و نیرومندترین روش راه‌یابی به دل محبوب، البته می‌توان بدون هر گونه افراط و تفریط توجیهی روانکاوانه کرد. در واقع بسیار پیش از آن‌که فریود ماهیت جنسی مسلط بر خواب را کشف کند، نظریه‌های مشابه با نظریه‌های او به صورت مبهمی در میان مردم ابتدایی و زردپوست شمال‌غربی ملانزی وجود داشت. به نظر آن‌ها، برخی از اشکال جادو می‌توانند خواب‌هایی ایجاد کنند. آرزویی که در خواب دیده می‌شود به دنیای بیداری رخنه می‌کند و به این ترتیب رؤیا تحقق یابد. این همان نظریه فریودی است که وارونه شده است. حال کدام یک از این دو نظریه درست و کدام نادرست است، کاری ندارم. طبق جادوی عشق^۳ جوشاندن برخی از گیاهان عشق‌آفرین در روغن نارگیل و دمیدن وردی بر آن، شخص را خواب می‌کند. اگر جادوکننده کاری کند که بوی این مخمر به بینی محبوب راه یابد، او بی‌گمان به خواب خواهد رفت و عاشق را در خواب خواهد دید. محبوب در خواب چیزهایی می‌بیند و تجربه می‌کند که در بیداری حتماً به

جادو سولومویا

آن‌ها جامه عمل می‌پوشاند.

در میان انواع گوناگون جادوی عشق، سولومویا^۱ از همه مهم‌تر است. کرامات زیادی به این‌گونه جادو بسته شده است و اگر فردی بخواهد فرمول آن را بخورد یا از آن به سود خود استفاده کند، باید بهای گزافی بپردازد. این جادو در دو کانون جای گرفته است. یکی از آن‌ها در کرانه شرقی جزیره اصلی جای دارد. در روزی روشن می‌توان از بالای موج شکن‌های سفید صخره‌های حاشیه‌دار، ساحل زیبایی از شن مرجان‌نمای صخره‌های مرجانی دوردست را دید که در میان آن‌ها جزیره آیوا^۲ دومین کانون جادوی عشق قرار دارد. نقطه‌ای در جزیره اصلی که محل شنا و قایقرانی مردم دهکده کومیلابواگا^۳ است، برای بومیان تقریباً مانند مزار مقدس به‌شمار می‌آید. در آنجا میان سنگ آهک سفید - آن سوی نقطه‌ای سبز و خرم - غاری قرار دارد که فاجعه آغازین در آن رخ داده است. در دو سوی غار دو چشمه می‌جوشد که هنوز به حکم منابک الهام بخش عشقند.

اسطوره زیبایی از جادو و عشق، این دو نقطه را - که در دو کرانه روبه‌روی دریا قرار دارند - به هم پیوند می‌دهد. جالب‌ترین جنبه اسطوره این است که جادوی عشق مستلزم زنا‌ی برادر و خواهر است، یعنی همان عملی که از دیدگاه بومیان هراس‌انگیز و فاجعه‌آمیز است. این داستان با افسانه‌های ترستان و ایزوت،^۴ لانسلوت و گوینور،^۵ زیگموند و زیگلیند^۶ و هم‌چنین با شماری از داستان‌های عامیانه دیگر جوامع ابتدایی شباهت‌هایی دارد.

داستان به این ترتیب است که در دهکده کومیلابواگا زنی از کلان ملانزی زندگی می‌کرد که پسر و دختری داشت. روزی هنگامی که مادر، نیمکت الیافی خود را می‌دوخت، پسر جادویی بر یک دسته علف دمید. او برای به‌دست آوردن عشق زنی که دوست داشت، این جادو را به کار برد. پسر چند برگ کویاواگا^۷ تند را با

کمی سولومویای (عرق نمناع) معطر در ظرفی از روغن نارگیل صاف‌شده ریخت و آن را جوشاند و وردی بر آن خواند. سپس این جوشانده را در ظرفی ساخته شده از برگ‌های سفت موز ریخت و آن را با کاه پوشاند. پس از آن برای شنا به دریا رفت. در همین هنگام خواهرش آماده شده بود تا برای پرکردن ظرف آب‌های نارگیلی به برکه برود. وقتی از نقطه‌ای که روغن جادویی در آن قرار داشت می‌گذشت، گیسوانش به ظرف روغن خورد و کمی از آن روی سرش ریخت. در حالی که با انگشتانش روغن را از روی موهایش پاک می‌کرد، آن را بوید. وقتی به خانه برگشت، از مادرش پرسید: «این مرد برادرم کجاست؟» به حکم آرمان‌های اخلاقی بومیان، پرسش دختر بسیار وحشتناک بود، چرا که هیچ دختری نمی‌باید درباره برادرش چیزی بپرسد و یا از او در مقام مرد یاد کند. مادر حدس زد چه اتفاقی افتاده است. او به خود گفت: «افسوس بچه‌های من عقلشان را از دست داده‌اند».

خواهر به دنبال برادرش رفت و او را در ساحلی که برای شنا به آنجا رفته بود پیدا کرد.

برادر، بدون آن‌که برگی آلتش را پوشانده باشد برهنه بود. دختر پوشش الیافی خود را درآورد و عریان در صدد دست‌یابی به برادرش برآمد. برادر که از این منظره به وحشت افتاده بود، در طول ساحل پا به فرار گذاشت، تا به صخره شیب‌داری که بوکارای‌واتا^۲ را قطع می‌کرد رسید. سپس بازگشت و به سوی صخره‌ای - که در منتهاله جنوبی قرار داشت و به سبب شیب تندش قابل صعود نبود - فرار کرد. آن دو در حالی که یکدیگر را دنبال می‌کردند، سه بار در طول ساحل زیر سایه درختان بلند مشرف بر آن دویدند. سرانجام برادر خسته شد و شکست را پذیرفت و خود را به خواهر تسلیم کرد. آن دو نقش بر زمین شدند و در آب کم عمق موج‌های نوازش‌گر همدیگر را در آغوش کشیدند. سپس شرمسار و پشیمان بی‌آن‌که آتش عشق‌شان فروکش کرده باشد، به غار بوکارای‌واتا رفتند و در آنجا بدون غذا، آب و خواب ماندند. مدتی بعد در حالی که یکدیگر را در آغوش کشیده بودند، چشم از دنیا فرو بستند. از میان بدن‌های به هم پیوسته این دو گیاه معطری روید که بومیان

- | | |
|-------------------------|--------------------------|
| 1. Sulumwoya | 2. Iwa |
| 3. Kumilabwaga | 4. Tristan and Isold |
| 5. Langlot and Guinever | 6. Sigmond and Sigelinde |
| 7. Kwayawaga | |

از آن عرق نعنای درست می‌کنند. مردی (سولوموایا) در جزیره آیوا این مرگ فاجعه‌آمیز را به خواب دید (بعدها این نوع خواب دیدن جادویی کیریسالا^۱ نامیده شد). وقتی از خواب بیدار شد گفت: «آن دو در غار بوکارای واتا مرده‌اند و گیاه سولوموایا از بدنشان روییده است و من باید آنجا بروم».

او کرجی‌اش را برداشت و عرض دریا را از جزیره خودش تا جزیره کیتاوا^۲ پیمود. پس از آن به سوی جزیره اصلی رفت و در ساحل فاجعه پهلو گرفت. در آنجا دید صخره‌ای آبگیر غار را پوشانده است. به درون غار رفت و دید گیاه سولوموایا از سینه دلداگان روییده است، سپس به دهکده بازگشت. مادر این برادر و خواهر به این رسوایی که دامنگیر خانواده‌اش شده بود، اعتراف کرد. مادر این فرمول جادویی را به مرد آموخت و او آن را از بر کرد. مرد بخشی از این ورد را در کومیلابواگا گذاشت و با بخشی دیگر و کمی از گیاه نعنای که کنده بود به آیوا بازگشت و گفت: «من برای شما نمونه‌ای از یک جادو آورده‌ام که ریشه‌های آن در کومیلابواگا جای دارد. این جادو با محل شنای کادوساواسا^۳ و با آب بوکارای واتا ارتباط دارد. در یکی از چشمه‌ها مرد باید آب‌تنی کند و در چشمه دیگر زن. مرد آیوایی سپس مقررات این جادو و مناسک وابسته به آن را با دقت تنظیم کرد و قرار بر این گذاشت که در ازای استفاده از جادو و امکان مقدس، مبلغ چشمگیری به مردم آیوا و کومیلابواگا پرداخت شود. آن‌ها که مراسم جادو را بر ساحل به‌جای می‌آورند، به نوعی معجزه یا دست‌کم پیشگویی نیز اعتقاد دارند. در اسطوره، مرد آیوایی (تفالی) ابداع کرده است که براساس آن پس از انجام جادو، نتایج مثبت آن را با دیدن دو ماهی کوچک - که در آب کم عمق ساحل بایکدیگر بازی می‌کنند - می‌توان پیش‌بینی کرد.

من بخش آخر اسطوره را تنها به اختصار نقل کردم، چرا که شرح جزئیات آن با وجود دربر داشتن نکات جامعه‌شناسی، کسل‌کننده است و به‌گزاره گویی می‌انجامد. معمولاً بیان عنصر معجزه‌آسا در اسطوره، با معجزاتی ارتباط پیدا می‌کند که

گروهی به آن اعتقاد دارند. اگرچه بیان نکات فنی و تابوهای مربوط به مناسک به موعظه‌های کسل‌کننده بدل می‌شود، برای داستان‌گوی بومی، همین بخش اسطوره - که مفید و عملی است و بیشتر از نفع شخصی مایه می‌گیرد - شاید مهم‌تر از بقیه داستان باشد و انسان‌شناس باید به این بخش بیش از بخش‌های داستان‌ساز پیشین بپردازد. جادویی که اسطوره به آن اشاره می‌کند، نوعی دارایی شخصی به شمار می‌آید، بر همین اساس، اسطوره جنبه اجتماعی پیدا می‌کند. این دارایی از کسی که تملک کامل آن را در اختیار دارد به شخص دیگری - که قانوناً این جادو را کسب می‌کند - سپرده می‌شود. تمام نیروی جادو در سنت اصیل آن نهفته است. جادوگری که در زمان حال به اجرای جادویی می‌پردازد، باید انتساب خود را به جادوگر اصلی ثابت کند، زیرا این انتساب از دیدگاه بومیان اهمیت ویژه‌ای دارد. در نوعی رمز جادویی نام‌تک‌تک جادوگران ثبت شده است. تمام مناسک و اوراد حتماً باید با نمونه اصلی مطابقت داشته باشند و اسطوره مرجع نهایی و آخرین نمونه رشته‌های متوالی مناسک است و سررشته این نسب‌نامه به حکم توالی جادویی است. در این زمینه باید درباره مبناي اجتماعی جادو و اسطوره نکاتی گفته شود. برخی از اشکال جادو مانند سحر، جادوی عشق، جادوی زیبایی و جادوی کولا به هیچ مکانی تعلق ندارند. اگرچه انتساب این جادوها از راه نسب خانوادگی تعیین نمی‌شوند، ولی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. پاره‌ای از جادوها به منطقه معینی تعلق و با صناعت‌های محلی آن اجتماع ارتباط دارند. بومیان کراماتی انحصاری برای کانونی اصلی این جادوها قائلند. تمام جادوهای برکت‌خیز در زمینه باغ‌کاری به این دسته جادوها تعلق دارند، جادوهایی که باید از خاک سرچشمه گرفته باشند و تنها روی خاک مؤثرند. جادوی کوسه ماهی و دیگر جادوهای مربوط به ماهی‌گیری - که از ویژگی محلی خاصی برخوردارند - نیز به این دسته جادو مربوطند. هم‌چنین انواع جادوهای کرجی‌رانی و تعمیذ صدفی^۱ که برای زینت کاربرد دارند، و مهم‌تر از همه مای جی‌جی،^۱ جادوی متعالی باران و آفتاب - که امتیاز درخشان رؤسای اماراگانا^۲ به‌شمار می‌آید - از این دسته‌اند.

در این گونه جادوهای محلی، قدرت اسرارآمیز کلمات ورد به محل یا گروهی که در دهکده زادگاه جادو سکونت دارند و اجراکننده آن به شمار می‌آیند، بستگی دارد. به این ترتیب، جادو نه تنها محلی و انحصاری، بلکه در یک گروه نسبی مادر تباری موروثی نیز است. در این موارد، اسطوره جادو را باید همراه با اسطوره‌های محلی منشأ پیدایش آن در نظر گرفت. از دیدگاه جامعه‌شناختی، باید گفت این اسطوره‌ها، عامل ضروری ارتباط گروهی هستند و به یک گروه، وحدت احساسی و ارزش‌های فرهنگی مشترک می‌بخشند.

عنصر دیگری که در پایان داستان از آن یاد شده و در بیشتر اسطوره‌های جادویی به روشنی هویداست، تفصیل یک رشته پیشگویی‌ها، تفال‌ها و معجزه‌ها در این اسطوره‌ها است. باید گفت در اینجا، اسطوره محلی برای تحسین گروه مرجع کراماتی قائل می‌شود و اسطوره جادویی با معجزه درصدد اثبات آن کرامات برمی‌آید. جادو مبتنی بر اعتقاد به نیروی خاصی است که معمولاً به برکت سنت در دسترسی فرد قرار می‌گیرد.^۱ هر چند کارایی این نیرو از سوی اسطوره گواهی می‌شود، اما انسان ابتدایی نتایج عملی هر نیرو را تنها گواه نهایی می‌شمارد و معتقد است: «از ثمرات، آن‌ها را خواهی شناخت». انسان ابتدایی نیز مانند انسان عصر حاضر به محک زدن اعتقاداتش با حقایق عملی راغب است. تجربه گرای ایمان^۲ در معجزات مردم متمدن و ابتدایی عجین شده است. اعتقاد به زندگی، معجزات را پدید می‌آورد. در میان ادیان جوامع متمدن هیچ دینی نیست که در آن اولیا و شیاطین، اشراق و الهام وجود نداشته باشند. در تمام این ادیان، روح خدا حافظ مؤمن است. هیچ آیین مذهبی جدید و دین نوینی نیست که - چه به شکل روح‌گرایی و چه با عرفان یا دانش مسیحی - حقانیت خود را بایک واقعه مافوق طبیعی ثابت نکرده باشد. مردم ابتدایی نیز اعجاز‌شناسی^۳ ویژه خود را دارند و در تروبریانند -

همان جایی که جادو بر تمام گرایش‌های فراطبیعی^۱ مسلط است - اعجاز‌شناسی جادو وجود دارد. در پیرامون هر نوع جادویی معجزاتی وجود دارد که با گذشت زمان گاه بزرگ و فوق‌العاده و گاه خرد و ناچیز می‌شود، اما هرگز از بین نمی‌رود. برای مثال، در مورد جادوی عشق - که درباره موقیبت آن پیوسته لاف می‌زنند - موارد چشمگیری دیده شده است که مردان زشت‌روی به نیروی این جادو دل‌زیباترین زنان را به دست آورده‌اند. در رویداد رسواکننده زناي برادر و خواهر، این جادو به اوج کارایی معجزه‌آسای خود می‌رسد. این نوع تبهکاری همیشه به علت رویدادی مشابه با واقعه‌ای که بر سر دلدادگان اسطوره‌ای برادر و خواهر کومیلابوا گام آمده است، صورت می‌گیرد. بدین‌سان اسطوره زمینه معجزات امروزی را فراهم می‌کند و در حکم قالب و معیار این معجزات به‌جای می‌ماند. در اینجا از داستان‌های دیگری نیز می‌توانم نمونه بیاورم که در آن رابطه مشابهی میان معجزه اصلی روایت شده در اسطوره و مشابه‌های آن در معجزات اخیر اعتقادات روز وجود دارد. خوانندگان کتاب دریانوردهان غرب اقیانوس آرام به یاد می‌آورند که چگونه شکل اسطوره‌ای تجارت تشریفاتی بر رسوم و اعمال کنونی اثر می‌گذارد. در جادوی باران و هوا، باغ‌کاری و ماهی‌گیری، گرایش نیرومندی برای بازسازی معجزه اصلی به شکلی ضعیف‌تر و تأیید معجزه‌آسای قدرت جادو وجود دارد.

سرانجام باید گفت که نهی از منکر، رعایت مناسک، محرمانه و مقررات اجتماعی، در پایان بیشتر روایت‌های اسطوره‌ای رعایت می‌شود. هنگامی که یک اسطوره جادویی به وسیله جادوگران نقل می‌شود، طبیعی است که جادوگر وظایف خود را ملهم از همان اسطوره می‌انگارد. او خود را با بنیانگذار اصلی جادو یکی می‌شمارد. در جادوی عشق - چنان‌که دیده شد - محل فاجعه اصلی، با غار، ساحل و چشمه‌های آن به شکل زیارتگاه مهمی درآمده است که از خود جادوی عشق می‌تراود. برای مردم محلی کنونی که دیگر از انحصار مطلق این جادو برخوردار نیستند، هنوز هم امتیازهای ناشی از زیارتگاه ارزش بسیاری دارد. در جادوی

۱. به فصل‌های «جادو» و «قدرت کلمات در جادو» در کتاب *The meaning of meaning*، اثر اگدن و ریچاردز Ogdhen and Richards، رجوع شود.

2. Empiricism of Faith

3. Thaumatology

باران و خورشید امارا کانا - که یکی از شاه ستون‌های قدرت رئیس قبیله امارا کاراناست - اسطوره بر محور یک یا دو صورت محلی دور می‌زند که در مناسک امروز هنوز به حساب می‌آیند. بومیان معتقدند تمام جذابیت‌های جنسی و همه قدرت اغوا، در جادوی عشق نهفته است.

در اسطوره ماهی‌گیری و کالالا^۱ نیز عناصری از اشکال محلی وجود دارد. در این داستان‌ها که جادو چندان به مکانی خاص تعلق ندارد، فرضیه‌های مربوط به مناسک، به صورت بخش مکمل روایت یا به زبان یکی از شخصیت‌های داستان نقل می‌شود. ویژگی فریضه‌آمیز اسطوره، کارکرد عملی بایسته آن را نشان می‌دهد، یعنی ارتباط آن را با مناسک، معتقدات و فرهنگ فعال جامعه می‌نمایاند.

نویسندگان روانکاو، همیشه اسطوره را «رؤیای غیر روحانی قوم» خوانده‌اند و می‌خوانند. این برداشت حتی به صورت یک گمان صرف نیز نادرست است، چرا که ماهیت عملی و کاربرد اسطوره همان‌گونه که دیده شد، خلاف این نظر را می‌رساند. لازم بود اینجا به اختصار درباره این موضوع گفته شود، چرا که در جای دیگر به‌طور کامل به آن پرداخته‌ایم.^۲

در این اثر، کار من بررسی تأثیر عقده مادر تباری بر فرهنگ، تنها از راه مطالعه شخصی و دست اول در زمینه‌ای وسیع است. اما نتایج به دست آمده شمول بسیار گسترده‌تری پیدا کرده است، چرا که اسطوره‌های مربوط به زنانی برادر و خواهر در جوامع مادر تبار، به‌ویژه اقوام ساکن اقیانوس آرام بسیار رایج است و بیزاری و رقابت میان برادر بزرگ‌تر و برادر کوچک‌تر، دایی و خواهرزاده، شکل ویژه فرهنگ قومی بخشی از جهان را تشکیل می‌دهد.

بخش سوم
روانکاو و انسان‌شناسی

1. Kalala

شکاف میان روانکاوی و علم اجتماعی

نظریه روانکاوانه عقده ادیپ، نخست بدون توجه به اوضاع اجتماعی و فرهنگی ساخته و پرداخته شده بود. تصور این عقده در روانکاوی، که کار خود را بر مبنای مشاهده بالینی شروع کرد، کاملاً طبیعی بود. روانکاوی سپس با پرداختن به آثار عمومی روان‌پریشی توسعه یافت و پس از آن به طرح نظریه روان‌شناختی عمومی دست زد و سرانجام به شکل نظامی درآمد که می‌باید بیشتر پدیده‌های جسم و ذهن، جامعه و فرهنگ را تبیین کند. روشن است چنین داعیه‌هایی بلندپروازانه‌اند و حتی تحقق جزئی روانکاوی هم تنها از راه همکاری هوشیارانه و صمیمانه متخصصان رشته‌های دیگر امکان‌پذیر بوده است. متخصصان رشته‌های دیگر - که با آشنایی به اصول روانکاوی به آن یاری می‌دهند - از راه روانکاوی به حوزه‌های بررسی ویژه‌ای گام گذاشتند. متأسفانه آیین نوین روانکاوانه خوشایند و خورند این متخصصان نشد و بیشتر آنان روانکاوی را نادیده گرفتند یا با آن درافتادند. در نتیجه، شاهد نوعی حرکت و انزوای درون‌گرایانه از سوی روانکاوان و بی‌توجهی به دستاوردهای بی‌گمان بزرگ روان‌شناسی در سوی دیگر هستیم.

کتاب حاضر کوششی است برای نزدیک کردن انسان‌شناسی و روانکاوی به یکدیگر. کوشش‌های متقابلی نیز از سوی روانکاوان انجام شده است که از آن میان

مقاله دکتر ارنست جونز را نمونه می‌آورم.^۱ این مقاله از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و به عنوان نقد بخش نخست این کتاب که در سال ۱۹۲۴ در دو مقاله منتشر شد، می‌توان از آن یاد کرد.^۲ مقاله دکتر جونز، برای نمایاندن برخی از اختلاف‌هایی که در راهیابی انسان‌شناسان و روانکاوان به مسائل جامعه ابتدایی وجود دارد، بسیار به کار می‌آید. به‌ویژه آنجا که نویسنده مقاله به تفسیر مدارسالاری در میان ملانزیان می‌پردازد و پیچیدگی نظام حقوقی و سازمان نسبی ملانزیان را درمی‌یابد، درکش از مسائل دشوار انسان‌شناسی آشکار می‌شود.

بسیار شایسته است که در اینجا، گزیده‌های کوتاهی از نظرهای دکتر جونز را بیاوریم. هدف او از نوشتن این مقاله تبیین مدارسالاری و نادیده گرفتن عامل پدری در میان برخی از اقوام ابتدایی بود. به عقیده روانکاوان، تنها ارزش ظاهری این دو پدیده را نباید در نظر گرفت، چرا که عقاید اقوام ابتدایی درباره مسئله آفرینش اولیه، حاکی از نوعی سمبولیسم بسیار دقیق و حداقل شعور ناخودآگاه به این حقیقت است. شناسایی سرکوفته عامل پدری، با اشکال زندگی مادرتباری ارتباط نزدیک دارد و ناشی از همان انگیزه‌ای است که باهدفش تلطیف نفرتی است که پسر به پدرش احساس می‌کند.

دکتر جونز برای اثبات فرضیه‌اش تا حد چشمگیری به حقایق عینی زندگی جزایر تروبریاند دست پیدا می‌کند. اما نتایج او، با نتایج من تفاوت دارد، به‌ویژه در زمینه اصلی شکلی عقده هسته‌ای خانواده و نقش چارچوب اجتماعی فرهنگ در آن. دکتر جونز، نظریه عقده ادیپ فروید را پدیده‌ای بنیادی و در واقع آغازین محسوب و از آن طرفداری می‌کند. او عقیده دارد که از دو عامل عشق به مادر و نفرت از پدر که این عقده را می‌سازند، عامل دوم در ایجاد این سرکوبی بسیار

هرمیت از
عقده ادیپ

۱. «مادرسالاری و جهل جنسی اقوام ابتدایی» "Mother - Right and the Sexual Ignorance of Savages" در سالنامه جهانی روانکاوی Intenational Journal of Psychoanalysis جلد ششم، بخش دوم، سال ۱۹۲۵، صفحه ۱۱۹ تا ۱۳۰.

۲. «روانکاوی و انسان‌شناسی» Psycho - Analysis and Anthropology، در مجله روان Psyche، جلد چهارم.

مهم‌تر است. به نظر او، انکار نقش پدر در امر زایمان، راه‌گزینی را برای عدم نفرت از پدر باز می‌کند. «نادیده گرفتن سهم پدر در عمل جماع و نیز در تولد فرزند، به تلطیف و جلوگیری از نفرت پسر به پدر می‌انجامد». اما پدر یکسره کنار گذاشته نمی‌شود. احساس حرمت، ترس، احترام و دشمنی سرکوفته پسر به پدر همچنان وجود دارد و از احساس آمیخته از مهر و کین به پدر تراوش می‌کند. در این جزایر، بومیان دایی را سپر بلایی می‌دانند که باید بار گناهان بزرگ‌ترین و مقتدرترین فرد مذکر خانواده را به دوش بکشد، در صورتی که پدر دوستی مهربان و دوست‌داشتنی باقی می‌ماند. به این ترتیب، پدر اصلی مهربان و مسالمت‌جوی باقی می‌ماند و جای او را دایی سخت‌گیر و پایبند به اصول اخلاقی می‌گیرد.^۱ به عبارت دیگر، ساختار مادرتباری و نادیده گرفتن عامل پدری، هم از پدر و هم از پسر در برابر رقابت بر سر تصاحب مادر و دشمنی متقابل حمایت می‌کند. از این رو، برای دکتر جونز عقده ادیپ پدیده‌ای بنیادی به‌شمار می‌آید. «نظام مادرتباری با محدودیت دایی، نوعی واکنش دفاعی در برابر گرایش‌های ادیبی اصلی است».^۲

دکتر جونز

دکتر جونز

این نظرها با این‌که چندان شگفت‌آور نیستند و در اصول درست هستند، خواننده دو بخش نخست این کتاب را به شگفتی خواهند انداخت. در اینجا بر آن نیستیم نظر دکتر جونز را که دلیل به وجود آمدن مادرتباری و هم‌چنین نادیده گرفتن عنصر پدری را جلوگیری از نفرت پسر به پدر می‌داند، بی‌چون و چرا بپذیریم. معتقدیم که اثبات این داعیه به بررسی بیشتری در زمینه‌های گوناگون انسان‌شناسی نیاز دارد. به عقیده من، این نظر کاملاً با حقایقی که در ملانزی یافته‌ام و هم‌چنین با دیگر نظام‌های نسبی که از راه مطالعه با آن‌ها آشنا شدم، سازگار است. اما اگر فرضیه دکتر جونز با بررسی‌های بعدی اثبات شود که بعید نیست و امیدوارم همین‌طور باشد، ارزش کار من بی‌گمان بسیار بیشتر خواهد شد، چرا که به‌جای پرداختن به موضوعی صرفاً اتفاقی، بخت آن را خواهم داشت که پدیده‌ای جهانی را - که از جنبه تکوینی اهمیت دارد - در زمینه تکامل بشر کشف کنم.

دکتر جونز